

مداخله زنان ایران زمین در امور جنگی

به کوشش رویا غلامپور

بطوري که دیاکونوف در فصل هفتم تاریخ ماد متذکر شده است در جنگی که بین آستیاگ با لشکریان کوروش در گرفت ، پارسیان شکست خوردند . وضع پارسیان چنان یأس آور و عقب نشینی ایشان چنان با بینظمی توأم بود که زنان از حصار قلعه بیرون آمده جنگاوران را به پیکار ترغیب و تحریص می کردند . «پوستین» نقش زنان پارسی را در تحریص مردان به نبرد بهتر آشکار می کند : «در آن زمان که مردان در برگزیدن راه تردید داشتند زنان همانجا برهنه در برابر ایشان ظاهر شدند و پرسیدند آیا می خواهند فرار کرده به بطن مادران و زنان خویش باز گردند ؟»

پیروان آیین مزدیسنا به دوشیزگانی که در اثر بحران جوانی آبستن می شدند ، به دیده اغماض و تسامح می نگرستند و معمولاً به جوانان تأکید می شد که پس از نزدیکی با دوشیزگان ، آنان را به عقد ازدواج خود در آورند . ظاهراً در بین قوم بنی اسرائیل نیز در آغاز امر زناکاران کیفر سخت نمی دیدند ولی در قوانین موسی تأکید شده بود که چنین زنانی را سنگسار کنند . ولی این وضع دوام نیافت و با گذشت زمان از تعصبات خشک مذهبی کاسته شد و فکر انتقامجویی نقصان پذیرفت . بطوري که از عهد جدید بر می آید کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود پیش عیسی آوردند و گفتند موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنانی سنگسار شوند، تو چه می گویی :

... عیس سر به زیر افکنده به انگشت خود بر روی زمین می نوشت ، چون در سؤال کردن الحاح نود ... بدیشان گفت هر که از شما گناه ندارد اول بر او سنگ اندازد ؛ پس چون شنیدند ... يك يك بیرون رفتند و عیسی تنها ماند با آن زن که در میان ایستاده بود . پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید بدو گفت : ای زن آن مدعیان تو کجا شدند ، آیا هیچکس بر تو فتوی نداد ؟ گفت : هیچ کس ای آقا ، عیسی گفت : من هم بر تو فتوا نمی دهم برو و دیگر گناه مکن ...

عیسویان ایران

در شاهنشاهی ساسانی ، مذاهب مختلفی وجود داشت که اهم آنها مذهب زرتشتی ، بودایی ، انوی ، عیسوی ، یهودی و مزدکی بود . کریستن سن می نویسد : «روحانیان زردشتی بسیار متعصب بودند و هیچ دینانی را در داخل کشور تجویز نمی کردند ، لیکن این تعصب بیشتر مبتنی بر علل سیاسی بود . دین زردشت دیانت تبلیغی نبود و رؤسای آن داعیه نجات و رستگاری کلیه انبای بشر را نداشتند ، اما در داخل کشور مدعی تسلط تام و مطلق بودند . پیروان سایر ادیان را که رعیت ایران به شمار نمی آمدند ، محل اطمینان قرار نمی دادند ؛ خاصه اگر همکیشان آنها در یکی از ممالک خارجه دارای عظمتی بودند . این طبقه روحانی خطر وجود مانویان را

در داخل دولت شاهنشاهی دفع کردند . فرق یهودی بابل برای آیین زردشت و دولت ایران ، موجب خطر محسوب نمی شدند . هر چند اردشیر اول چندان روی خوشی به یهود نشان نداد و یهودیان به یاد آزادی که در زمان اشکانیان داشتند ، حسرت می خوردند ، و در دوره اول عهد ساسانی گاهگاه تحت فشار واقع می شدند ، خاصه وقتی که می خواستند از زیر بار مالیات شانه خالی کنند ، با این حال روی هم رفته این طایفه بطور کلی ، تحت حمایت شاهنشاه ایران ، به صلح و آرامش می زیستند . اما وضع عیسویان با آنان بسیار اختلاف داشت ... تا زمانی که دولت امپراتوری روم دیانت رسمی نداشت ، عیسویان ایرانی در آرامش می زیستند ، اما چون قسطنطین ، امپراتور روم ، به عیسویت گروید ، وضع تغییر کرد . عیسویان ایران مجذوب و فریفته دولت مقتدری شدند که همکیش آنان بود . از این پس زمامداران ایران به پیروان مذهب مسیح به دیده يك قوم طرفدار اجنبی می نگریستند و همواره مراقب اعمال آنان بودند . شاهپور دوم به شاهزادگان کشور آرامی نوشت که سیمون ، رئیس عیسویان ، را دستگیر کنند و مالیات سرشماری و خراج این قوم را دو برابر وصول کنند ، زیرا آنان در ناز و نعمت به سر می برند و دوستدار دشمن ما قیصرند . پس از وصول این دستور ، سیمون را زندانی کردند ولی او به فرمان شاه وقعی نهاد . شاهپور چون از جریان اطلاع یافت در خشم شد و فریاد برآورد و گفت : سیمون می خواهد پیروان خود را به شورش برانگیزد و مملکت را به همکیش خود قیصر بسپارد .»

از این تاریخ ، کشتار و تبعید عیسویان به علل سیاسی آغاز گردید . در سال 362 میلادی يك نفر اسقف با نه هزار عیسوی ساکن شهر فنک پس از يك شورش ، به خوزستان تبعید شدند . يك منبع تعداد متولقین عیسوی عهد شاپور را به شانزده هزار نفر بالغ دانسته است . پس از شاپور ، اردشیر دوم هم نسبت به عیسویان خوش بین نبود . ولی شاپور سوم ، و هرام چهارم با امپراتوری روم مناسبات خوبی داشتند . یزدگرد اول نیز به جهات سیاسی و برای تحکیم سلطنت و فرمانروایی خود ، با حکومت روم و عیسویان ، روشی ملایم پیش گرفت . نسبت به قوم یهود نیز خوشرفتاری کرد ، ولی این وضع دوام نیافت . عیسویان از روش ارفاق آمیز یزدگرد سوءاستفاده کردند و در یکی از شهرهای خوزستان ف يك نفر روحانی عیسوی با رضایت اسقف ، آتشکده ای را ، که نزدیک کلیسای عیسویان بود ، ویران کرد . شاه شخصاً رسیدگی کرد و روحانی عیسوی به عمل خود اعتراف نمود و به دیانت زردشتی اهانت و بدگویی کرد . شاه به اسقف مسیحی فرمان داد آتشکده را مجدداً بسازد ولی او امتناع کرد و با این عمل متهورانه محکوم به اعدام گردید .

عیسیان در چند مورد دیگر ، به چنین اعمال کودکانه ای دست زدند ، در نتیجه ، حسن ظن یزدگرد به بدبینی شدیدی تبدیل یافت و فرمان زجر آنان صادر شد ، و «مهرشاپور» موبدان موبد ف مأمور اجرای دستور شد . در میان مناطقی که عیسویان در آن زیست می کردند ارمنستان بیش از همه سبب اضطراب و ناراحتی حکومت ایران را فراهم می کرد ف زیرا عیسویت در این ناحیه به سرعت پیشرفت می کرد ، و زمامداران ایران می دانستند که با ارتباطی که بین عیسویان این منطقه و امپراتوری روم وجود دارد ف تصاحب این منطقه امری ناپایدار و بی ارزش است .

مقام و ارزش خانواده

در مذهب زرتشت دوشیزگان و پسران عزب به ازدواج و تشکیل خانواده ترغیب شده اند ، بنا به مندرجات اوستا: « مردی که زن دارد بر آنکه چنین نیست فضیلت دارد ، و مردی که خانواده ای را سرپرستی می کند بر آنکه خانواده ندارد فضیلت دارد و ثروتمند برتر از مردی است که ثروت ندارد .»

زردشت از اهورامزدا می پرسد : « دومین نقطه کجاست که زمین در آنجا خود را خوشبخت احساس می کند؛ اهورامزدا می گوید : جایی است که مؤمن در آن خانه ای بسازد و در آن کاهنی باشد و چهارپایان و زن و فرزندان و گله ای در آن باشد و چهارپایان زاد و ولد کنند و زن ، فرزندان فراوان آورد و کودکان رشد کنند و آتش افروخته باشد و تمام پاکیزه های زندگی در حال ترقی باشد ...» چون فرزندان به سن رشد می رسیدند پدرانشان اسباب زناشویی ایشان را فراهم می ساختند . دامنه انتخاب همسر وسیع بود زیرا چنانکه روایت شده ازدواج میان خواهر و برادر و پدر و دختر و مادر و پسر معمول بوده است . کنیزک و همخوابه گرفتن عنوان تجملی داشت که تنها مخصوص ثروتمندان بد . اعیان و اشراف چون برای جنگ به راه می افتادند پیوسته دسته ای از این همخوابگان با خود همراه می بردند . شماره کنیزکان حرم شاهی در دوره های متأخر شاهنشاهی را میان 329 و 360 گفته اند ف چه در آن زمان عادت بر این جاری شده بود که جز در مورد زنان بسیار زیبا هیچ زنی از زنان حرم دوبار همخوابه شاهنشاه نشود . فرزند داشتن نیز مانند زناشویی از اسباب بزرگی و آبرومندی بود . پسران برای پدران خود سود اقتصادی داشتند و در جنگها به کار شاهنشاه می خوردند ولی دختران طرف توجه نبودند ...

شاهنشاه هر سال برای پدرانی که پسران متعددی داشتند هدایایی می فرستاد تو گویی بهای خون آن فرزندان را از پیش می پرداخت . زنان شوهر دار یا دوشیزگانی را که از راه زنا باردار می شدند و در صدد سقط جنین بر نمی آمدند ممکن بود ببخشند ، چه بچه انداختن در نظر ایشان بدترین گناه بود و مجازات اعدام داشت .

همانطور که اکثر مستشرقین و ایران شناسان اظهار نظر کرده اند در ایران باستان غیر از زنان وابسته به طبقه اشراف ، سایر زنان از قید حجاب آزاد بودند . مؤید این مطلب اینکه اخیراً در گورگانهایی (مقبره های) «پازیریک» (واقع در شوروی) قطعه فرش کوچکی مشتمل بر مربعهای کوچک به دست آمده که یکی از مستشرقین شوروی به نام «رودنکه» آن را متعلق به عهد هخامنشی می داند . روی هر مربع صحنه ای مشتمل بر چهار زن که در مقابل آتشدان مشغول انجام مراسم مذهبی هستند دیده می شود . در این نقوش لباس زنان به رنگ زرد ، قرمز و قهوه ای نشان داده شده است . بدنشان سفید ، چشمها قهوه ای و موی آبی است و در روی لباس آنها تزییناتی دیده می شود .

این فرش ظریف که در هر سانتیمتر مربع آن از یک طرف 22 گره و از طرف دیگر 24 گره زده اند ، نشان می دهد که زنان عهد هخامنشی چهره خود را نمی پوشانیدند.

در کتاب مقدس نیز مکرر به ارزش اجتماعی و اقتصادی زنان پاکدل و نیکنهاد اشاره شده است. در کتاب امثال سلیمان آمده است: «زن نیکوسیرت عزت را نگه می دارد، چنانکه زورآوران دولت را محافظت می نمایند... زن جمیلۀ بیعقل حلقۀ زرین است در بینی گراز...»

«زن صالحه تاج شوهر خود می باشد، اما زنی که خجل سازد مثل پوشیدگی در استخوانهایش می باشد.»

«هر زن حکیم، خانۀ خود را بنا می کند، اما زن جاهل آن را با دست خود خراب می نماید.»

«هر که زوجه یابد چیز نیکو یافته است و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است... در زاویه پشت بام یکسان شدن بهتر است از ساکن بودن با زن ستیزه گر در خانۀ مشترک. دهان زنان بیگانه چاه عمیق است و هر که مغضوب خداوند باشد در آن خواهد افتاد... زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد، قیمت او از لعلها گرانتر است، دل شوهرش بر او اعتماد دارد... برایش تمامی روزهای عمر خود خوبی خواهد کرد و نه بدی. پشم و کتان را می جوید و به دستای خود با رغبت کار می کند. او مثل کشتیهای تجار است که خوراک خود را از دور می آورد. وقتی که هنوز شب است بر می خیزد و به اهل خانه اش خوراک و به کنیزانش حصۀ ایشان را می دهد... چرا چراغش در شب خاموش نمی شود، دستهای خود را به دوک دراز می کند و انگشتهایش چرخ را می گیرد، کفهای خود را برای فقیران مبسوط می سازد... برای خد اسبابهای زینت می سازد، لباسش از کتان نازک ارغوان است. شوهرش در دربارها معروف می باشد و در میان مشایخ ولایت می نشیند. جامه های کتان ساخته، آنها را می فروشد... دهان خود را به حکمت می گشاید... و خوراک کاهلی نمی خورد، پسرانش برخاسته او را خوشحال می گویند و شوهرش نیز او را می ستاید. دختران، بسیار اعمال صالحه نمودند، اما تو بر جمیع ایشان برتری داری، جمال فریبنده و زیبایی باطل است...»

در کتاب مقدس عهد عتیق مخصوصاً در کتاب غزلهای سلیمان مکرر از مسائل جنسی و عشقی و از محرومیتها و موانعی که در سر راه جوانان وجود داشته است سخن رفته است. در باب پنجم غزلهای سلیمان در وصف محبوب چنین می گوید:

... من برخاستم تا در را به جهت محبوب خود باز کنم... اما محبوبم رو گردانیده رفته بود. چون او سخن می گفت، جان از من به در شده بود. او را جستجو کردم و نیافتم. او را خواندم و جوابم نداد... ای دختران اورشلیم شما را قسم می دهم که اگر محبوب مرا بیابید وی را گوید من مریض عشق هستم... محبوب من سفید و سرخ فام است... سر او طلای خالص است، و زلفهایش به هم پیچیده و مانند غراب سیاه فام است... دستهایش حلقه های طلاست که به زبرد منقش باشد و بر او عاج شفاف است که به یاقوت زرد مرصع بود. ساقهایش ستونهای مرمر... سیمایش مانند لبنان و مانند سروهای آزاد برگزیده است. دهان او بسیار شیرین... این است محبوب من و این است یار من ای دختران اورشلیم.

و در باب هفتم همین کتاب جمال دختری چنین توصیف شده است:

ای دختر مرد شریف، پایهایت در نعلین چه بسیار زیباست... ناف تو مانند کاسه مدور است که شراب ممزوج در آن کم نباشد. بر تو توده گندم است که سوسنها آن را احاطه کرده باشد... گردن تو مثل برج عاج... این قامت تو مانند درخت خرما و پستانهایت مثل

خوشه های انگور می باشد ... من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق می بر من است . بیا ای محبوب من به صحرا بیرون برویم و در دهات ساکن شویم و صبح زود به تاکستانها برویم و ببینیم که آیا انگور گل کرده و گلپاش گشوده و انارها گل داده باشد . در آنجا محبت خود را به تو خواهم داد.

از زنان وابسته به طبقات متوسط و پایین اجتماع و راه و رسم عروسی و مناسبات آنها با شوهرانشان اطلاعی در دست نداریم . ظاهراً در بین ملل شرق نزدیک رسم چنین بود که پدران نخست دختر بزرگتر و سپس دختران کوچکتر خود را به ترتیب سن ، به شوهر می دادند چنانکه در باب بیست و نهم سفر پیدایش می بینیم پس از آنکه یعقوب به «راحیل» دختر کوچکتر «لابان» دل بست ، با طوع و رغبت هفت سال خدمت لابان کرد و به قول کتاب مقدس : «بسبب محبتی که به وی داشت در نظرش روزی چند نمود .» پس از سپری شدن مدت ، یعقوب زوجه خود را مطالبه کرد و لابان ضیافتی برپا و هنگام شب «لیه» را به یعقوب داد و «او به وی درآمد ... صبحگاهان دید که اینک لیه است . پس به لابان گفت این چیست که به من کردی ، مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم ، چرا مرا فریب دادی؟ لابان گفت در ولایت ما چنین نمی کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند .» و یعقوب پیشنهاد کرد که هفت سال دیگر خدمت او بکند تا راحیل را نیز به وی دهد و او چنین کرد .» و دختر خود راحیل را به زنی بدو داد .» یعنی هر دو خواهر به زوجیت او درآمدند .

بطوری که از مندرجات سفر پیدایش ، باب 24 برمی آید ، زنان و دختران قوم بنی اسرائیل روی خود را نمی پوشاندند و از گفتگو با مردی اجنبی ابا نداشتند . پس از اینکه ابراهیم خادم خود را به یهوه قسم داد که برای پسر او دختری غیر کنعانی خواستگاری کند ، خادم دستور آقای خود را اجابت کرد و با ده شتر به سوی شهر «ناحور» رفت و بر آن شد که از دختران این شهر که با سبوی به سوی چاه آب می رفتند ، یکی را برگزیند که ناگاه چشمش به «رفقه» دختر «بتوئیل» که سبویی بر کتف خود داشت ، می افتد . پس از آنکه رفقه سبوی خود را پر از آب کرد و مراجعت کرد ، خادم به استقبال او شتافت و از او جرعه ای آب طلبید و او بیدرنگ به او آب داد و شترانش را نیز سیراب نمود . آنوقت خادم با ارائه «حلقه طلای نیم مثقال وزن و دو ابرنجین برای دستپاشی که ده مثقال طلا وزن آن ها بود گفت به من بگو دختر کیستی آیا در خانه پدرت جایی برای ما باشد تا شب را بسر ببریم ...» دختر جواب مثبت می دهد و مقدمات خواستگاری این دوشیزه فراهم می شود . بطوری که از تورات استنباط می شود تنها فواحش روی خود را می پوشانیدند « چون یهودا او را بدید وی را فاحشه پنداشت که روی خود را پوشیده بود .»